

به نام خداوند بخشنده و مهربان

# عاشقانه های دلتنگی

پانته آ پیرایش فر

انتشارات ارسطو

(چاپ و نشر ایران)

۱۳۹۶

سرشناسه: پیرایش فر، پانته آ، ۱۳۷۷ -  
عنوان و نام پدیدآور: عاشقانه‌های دلتنگی / پانته آ پیرایش فر.  
مشخصات نشر: مشهد: ارسطو، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۱۱۲ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۵۵-۶  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴  
موضوع: ۲۰th century -- Persian poetry  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ع۲ / PIR۸۳۳۶  
رده بندی دیویی: ۸۱/۶۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۰۱۹۴۶

نام کتاب: عاشقانه‌های دلتنگی  
شاعر: پانته آ پیرایش فر  
ناشر: ارسطو (چاپ و نشر ایران)  
صفحه آرایی و تنظیم: پروانه مهاجر  
تیراژ: ۱۰۰۰  
نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۶  
چاپ: مدیران  
قیمت: ۹۰۰۰ تومان  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۳۲-۱۵۵-۶  
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵  
[www.chaponashr.ir](http://www.chaponashr.ir)



انتشارات ارسطو



چاپ و نشر ایران

(۱)

عاشقانه‌هایم را برای تو سروده‌ام...

چند بیتی می‌شود که اسمت را

پس از کلمات دیگر،

پی در پی تکرار کرده‌ام...

دو بیتی نمی‌گوییم،

شعرم رباعی نیست،

زیرا ذکر احوالت جای دادنش

در دو بیت کافی نیست!

قصیده بلد نیستیم بگویم

چون اغراقی در کار نیست

ولی...

ولی غزل را خوب بلدم،

خوب می فهمم ،  
چون حال و هوای شعرم  
عاشقی است...  
هفت هشت بیتش را فقط  
برای تو سروده‌ام  
اما در کارمم مانده‌ام  
بیت آخر کمی مشکل دارد  
مانده‌ام تخلص شعرم را چه نامم؟  
نام خود را؟ یا نه  
بهتر است تخلص شعرم  
نام تو باشد...  
آری اینطور خیالم آسوده می شود  
که امضای نامت در پسین شعرم  
نهاده شده است...  
حالا دیگر بهتر می توانم  
بیتم را به فرجام برسانم

دفتر شعرم را خواهم بست

و میانش

عطر نفس‌هایت را به یادگار

در بین کلمات غزلت می‌گذارم

حیف است غزلت باشد و

نفس‌هایت نه...!

(۲)

نگاهت را دوست دارم

وقتی چشم‌هایم با چشم‌هایت

برخورد میکنند

وای!

چه حس دل‌آشوبی خواهم داشت...

آنقدر دلم می‌لرزد از مفهوم چشم‌هایت که نمیتوانم بگویم:

اینگونه نگاهم نکن

که با هر ثانیه‌ای که می‌گذرد

از نگاه‌هایمان،

بد جور عاشقت می‌شوم...

دست‌هایت گرمای وجودت را

در سرتاسر احساسم

فرو می‌نشانند...

چه بخواهم از این بهتر؟  
همین بس است که با تو آرامم  
دلم می‌خواهد  
همین شب‌های عاشقی‌ام را  
بر فراز قله کوه‌های دور افتاده بگذرانم  
آنوقت راحت‌تر می‌توانم  
با حنجره‌ای پر از درد احساس  
فریاد بکشم و داد بزنم:  
امشب من چقدر عاشقم  
میخواهم همین دوستت دارم‌هایم را  
به دست باد بسپارم  
تا آنها را به تو رساند...

(۳)

به خنده‌هایت که فکر میکنم،  
لبخندی بر این لب‌های چروکیده‌ام  
نقش می‌بندد...  
به نگاه دیدگانت  
که ذهن پیر و فرتوتم خیره می‌شود،  
چشم‌هایم ناخودآگاه  
نیمه بسته تو را در ذهن مرور میکنند!  
چه انقلابی در دل برپاست  
وَه که این دگرگونی‌های ذهن  
در همین دقایق آخر  
چه شیرین است...  
شیرین حتی شیرین‌تر از  
آب نبات‌های کودکی‌مان  
شیرین حتی شیرین‌تر از





چای صبح باهم خوردنمان...

یاد آن قدم‌ها و

یاد آن ابرهای باران زای

بالای سر خود می‌افتم...

چترهای باز و رنگی

بر فراز سرهای خویش

صدای چک چک آب‌ها

از لوله‌های ناودان

صدای قهقهه و

صدای آشنای حرف

«دوستت دارم»ها به یکدیگر

صدای دلنواز گیتار و

«عاشقم» خواندن‌ها

صدای دویدن پای عاشقانِ باران

و صدای شلپ شلپ آب

صدای ریزش باران روی چترهای رنگی!

چه غم انگیز است  
این صدای آخر...  
صدای رعد و برق  
و نقطه تمام.